

را با استقبال فرستاد و با کمال شکوه و جلال و رود داد و چون مجلس چند با او نشست کا ملادل با و بست و فیض حضورش را فوزی عظیم شمرده خدام برایش معین کرد و مرسوم شایان مقرر داشت و او را جناب مخدومی خطاب میکرد و در هر کار از مشاوری با او استفاده مینمود و پس از مدتی که بیزد برگشت امیرزاده قصبه تفت و توابع آنرا در اقطاع و تیول او قرار داد اما دولت شاه در تذکره اش مینویسد که شرف الدین علی یزدی در نزد شاهزاده ابراهیم سلطان فرزند شاه رخ بهادر مقرب شد و در عراق و فارس مرجع اکابر گشت و شاهزاده بسی طالب صحبت او شده اعتقادی عظیم یافت و از وی درخواست کرد که تاریخ مقامات و حالات صاحبقرانی را نظام نماید شرف الدین اجابت نموده در سن پیری و کهولت بسهولت ظفر نامه را تنظیم نمود و داد فصاحت بداد و نام تیموریان را تا ابد مخلد ساخت و ابراهیم سلطان هم تازنده بود از جانبداری جناب مخدومی غفلت نمینمود و بعضی از مورخین پایه او را برتر برده گفته اند قابل فرمانفرمانی فارس و عراق شده چندی بدان مقام نائل گشت و اقامت در تفت مربوط با و ذات پیری و عزت او بود و محض مجاورت و محاورت با انجال شاه نعمت الله ولی : شرف الدین در او ان جوانی مسافر تھا کرده گویند در ابتداء بدوریشی بر خورده مجذوب و بی شد و چون در ویش از یزد درفت در طلبش با دیسه پیما گشت نخست بتبریز و سپس بیغداد سفر نمود آنگاه بمصر شتافته مدتی در مصر و حجاز بسر برد و پس از طواف کعبه و سالها گردش بمیهن خود بازگشت و نیز سفری بترکستان رفته در محضر انج بیگ تقریبی شایان یافت و متصدی امور مهمه شد و مدتی اقامت نموده چندی هم نزد شاه رخ میرزا بمنا دمت رسید اما در اقامت یزد و تفت رفع یکی دو حادثه را شرف الدین علی همت گماشت و آتش فتنه را فر و نشاند منجمله یکی فتنه احمد مغول بود در موقعی که امیر زاده بابر فرمانداری یزد میداد احمد مغول سر طغیان برداشت و خواست

اورا از ورود منع نماید و نیز دیان را بتمر د متهم سازد همین که این  
 خبر بتفت رسید شرف الدین علی با امیر نورالدین ولی بیزد آمده اکابر شهر  
 را بپند و اندرز با نیت خود همراه کرده از فتنه احمد جلو گرفتند و شاهزاده  
 را با احترام پذیرفتند و با عزت و اجلال وارد کردند از این رو شاهزاده  
 آن دو مرد بزرگ را بست و دوتفت و توابع را چنانکه بود با ایشان واگذار  
 نمود و همواره ایشانرا محترم میداشت

اما احمد مغول بار دیگر سر برداشت و از بیرون شهر با جمعی همدست  
 شده داستان فساد از سر گرفت و با امیر زاده خلیل یگانه شده بریزد و  
 فرماندارش حمله کردند و دروازه ها بسته شد و چهل و پنجره از شهر محصور  
 بود با زهم شرف الدین و امیر نورالدین آمدند و مردم را بر دفاع تشویق  
 کرده نگذاشتند چشم زخمی بشاهزاده برسد و در خلال آن احوال سپاهی از  
 شیراز بکمک امیر زاده آمد و احمد با پیر وانش سرخو در گرفته چون باد صرصر  
 بدر رفتند

وفات شرف الدین علی بقول مؤلف کتاب گنج دانش در هشتصد و  
 پنجاه واقع شده و در مزارش ریه جنب مسجد امیر چقماق مدفون گشته و  
 اکنون آن مزار خراب است و از مدفن آن مرد بزرگ اثر بینی نیست و بعضی  
 از خواص موثق و مطلع حکایت کردند مقبره او با یاره آثار در خانه یکی  
 از تجار افتاده است

## امیر مقصود و امیر شاهولی

بعدا از شاهزاده بابر امیر مقصود بحکومت آمد و یاره اختلافات  
 بین او و امیر شاهولی رخ داد و امیر مقصود گزارش را با تحریر یافتی با رد و  
 فرستاد و امیر شاهولی را بتمر د قلم داد ولی در بار بگفتار او اعتماد  
 نکرد ده بازرس (مفتش) فرستاد و از بیفر خان تصدیق خواست بر دیان هم

که فرمانداری امیر شاهولی را بیشتر مایل بودند و او را هم بی تقصیر  
میشناختند از او طرفداری کردند و امیر مقصود معزول شد ولی شاهولی  
منصوب نشد و امر بر آن مقرر گشت که مردی پخته و مجرب و کار آزموده دانا  
بیزد آید و این قرعه بنام حاجی قنبر جهان شاهی اصابت کرد

## نورین اعظم حاجی قنبر جهان شاهی

در اواسط قرن نهم باردیگر بزد بفرمانداری مردی پارسانیکخوا نائل گشت  
زیرا حاجی قنبر که او را نورین اعظم گفتندی بیزد آمد و او را در مردی  
نیکسیرت بود و در امور با بصیرت و بیشتر اخلاق و اطوارش با میر چقماق  
شبیبه بود شخصی کریم الطبع و بذال بود و بی طمع و آبادی خواه چنانکه  
در آغاز و در و دوش دیوانخانه را که را و بویرانی گذارده بود و حکام سلف  
بتعمیر آن اعتنائی نکرده بودند مرمت کرد سپس بازار مشهور را در کنار میدان  
امیر چقماق بساخت که هم اکنون بیابان حاجی قنبر موسوم است و آبادترین  
بازارها است و معتبرترین محلات است بویژه در این عصر ترقی که بشرح آتی  
خواهم دانست تا چه حد امورا ایران و بزد تغییر کرده و رو بتقدم میرود  
ساختمان تازه میدان و خیابان و باغچه گل کاری وسط میدان با حوض  
جدید الاحداث مزید بر رونق آن کوی و محله شده و خواهد شد بمحاجی  
قنبر هم آثاری از خود بیا دگار گذاشت و حکومتش هم دیر پائید: اتمام بازار  
حاجی قنبر در سال ۸۶۱ بوده

## ناگوارترین حوادث سه ساله در آن دور

از سال ۸۵۵ تا ۸۵۸ سه سال متوالی بزد در بلیات عدیده مستغرق گشت  
نخست در ۸۵۵ بزد لنگدکوب سم اسبان شاهزادگان تیموری و شاهرخ  
شد که با هم زد و خورد داشتند و مردم را آسوده نمیگذاشتند شاهزاده

عبدالله پسر ابراهیم سلطان نامبرده و محمد سلطان تیموری و شاه محمود و دیگران از امیرزادگان گاهی از یزدبکرمان و گاهی از شیراز بیزد و بالعکس می‌تاختند و ما اگر گذارش هر یک را جدا جدا شرح دهیم باید کتاب را در همین یک قضیه بپایان بریم همین قدر بایده متذکر شد که در آن حوادث شمس الدین محمد میرک با آن همه محسناتی که از او نقل شد فریب شاهزاده عبدالله خورد و نزد او اقامت گزیده متصرفان سعید گردید ولی بعداً بیاس خدمات پدرش مورد عفو شد بجملاً بعد از آن قضا یا خاقان سعید شاهرخ بها در سلطان در سنه ۸۵۶ جهانرا بدر و دگفت و فتنه شدید تر شده یزد در هرج و مرجی عظیم افتاد و شاهزاده تیموری محمد سلطان اعیان یزد را طلبیده فرمان داد از هر سری از اهالی شهر و دهات بیست دینار کپکی برای خرج لشکر کشی گرفته با و بیزد ازند خواجه جلال الدین مرشد که صاحب دیوان یزد و مردی سلیم النفس بود عذر آورد که مردم بر ادای این مبلغ قادر نیستند ولی شاهزاده نپذیرفته مرشد را محل مامور یزد و ایصال آنها ل کرده همچنین خواجه عماد الدین را فرستاده یزد و مردم زر میطلبید و با هزار زحمت تا هفتصد تومان وصول شد و دیگر ایصال وجهی ممکن نشد و در سال ۸۵۷ مردم بکمال سختی گزرانیدند و عاقبت در ۸۵۸ قحط و غلارخ داد و اگر چه بسختی قحط نخست که در حین محاصره واقع شدند سید ولی بازم خیلی مردم تلف شدند حتی بعضی بزرگان در گذشتند که از آنها بود مولانا شمس الدین محمد با فقی پدر یا عم ملا عبدالله صاحب حاشیه که شاید با ذکر او بشود و بالاخره این سه سال بدترین سالهای تاریخ یزد در انشان میدهد که احدی سر بیالین آسایش نگذاشته است

## فرج بعد از شدت و شیرین کاری طبیعت

شکر لبان شیرین سخن و گلابی خویان صراحی گردن را مزده باد

که پس از آن سختیها سخنی از قندان شیرین کار و گلابی پیر بد اقی آبدار و شیرین کاری دو شاهزاده خانم در میان است و موقع طفره و تفریح در بیان تا گوش از اصغای آشوبها بیاید و چشم از ابنیه کهنه و ویران شده فراغت یابد و دماغ برای بررسی با مور تازه و مستعد گردد.

پس باید دانست که در سال ۸۵۹ یزد از جهات عدیده بنو اهلایی رسیده و بنو ائیهایی گری کرده در سایه امیر قندان و امیر پیر بد اقی کامها شیرین شده و از ملاطفت دو شاهزاده خانم تیموری دلها تسکین یافته و گزارش آن بدین روش است که چون امیرزاده خلیل با هر متمریدی همدست شده و باشاهزاده باهر جنگیده بود بمفد "من طلب شبتا وجدوجد" چند روزی گل مرادش شکفت و زمام حکومت یزد بدست بگرفت ولی چندی بر نیامد که باز کارها آشفته گشته آشوبهای داخلی زمام از کفش ربود و او را بکرمان افکنده و هیچدر و زهم شهر یزد بی پرستار مانده و مردم مهیدی حوادث جدیدی بودند که ناگهان برخلاف انتظار در عین تلخ کامی مردم امیرزاده قندان بالی خندان از در در آمده مذاقها را بحلاوت اخلاق خود شیرین ساخت چه او امیری بود بی نظیر و با تدبیر خوشخو و خوشرو و واسم و رسمش با شیرینی و شیرین کاری توأم از اردو ما مور یزد شد و اگر چدایام اقامتش کوتاه بود ولی افکار بلندش مشهور دگشت و در همان روزگار کم اصلاحات زیادی کرد و در خلال آن احوال بازا امیرزاده خلیل از کرمان بازگشت زیرا در هیچ نقطه کمتر جای پائی برای خود نجسته بود ولی در این دفعه یزدیان هم راهش نداده پیشتیبانی امیر قندان در وازه ها را بستند و با خلیل جنگیده و او را ذلیل کردند و چون شاهزاده محمد سلطان بعزم فارس از یزد عبور میکرد و این اوضاع را بدان منوال دید با امیر قندان و اهالی یزد **دکک** داده و خلیل را براند و امیر قندان را استقلال داد پس از چندی که قندان از دست بزدگرفته و جهات دیگر فرستاده شد امیر محمود که

تاریق منصوب شد و پس از ایامی چند بیدباق خان با گلایش بیزد آمد (۱) و او هم رشمش چون اسمش حلاوت بخش بود و مزید بر شیرینی کامها و رود دو شاهزاده خانم بود یکی از پی دیگری که نخست ملکه گوهر شادی خانم بود و سبب مسافرت او بیزد این شد که در خراسان شرح اختلافات متوالیه این شاهزادگان تیموری و شاهرخی که در بالا شرح دادیم با و رسید و بیچارگی بیزدیان از کشمکش آنان گوشزد شد و فرمود ما را باید که از خراسان بیزد و عراق رویم و این فتنه را فر و نشانیم باری بار سفر را بست و امیر ترخانی را طلبید و امیر سمنانی (شمس الدین وزیر) را نیز احضار کرد و امیرک احمد قاسم فرزند امیر محمود شاه و سلطان بایزید تیموری و جمعی دیگر از خاصان که همه برگزیدگان قوم بودند با خود برداشت بمحامل ملکه را با نهایت شکوه و جلال بستند و با اسبهای یدک و سمندان زرین لگام از راه طبس (گلشن) گذشته بیزد آمدند و مردم این شهر قرین شادی و خرمی گشته با استقبال شتافتند و خاتون را بر در مدرسه قادریه فرود آورده بمنزل مر تضا اعظم غیاث الدین علی که گفتیم بهترین منازل نو ساز و با صفا بود دلالت کردند ملکه بعد از استراحت خبر ورود خود را بشاهزاده عبدالله سابق الذکر داد و شاهزاده هدایای شاهانه و پیشکشهای ملوکانه نزد ملکه فرستاد و عسرتهای چندین ساله بیزدیان بدین روش جبران شد که در مدت اقامت ملکه مینویسند چند آن زر و خزانه در یزد پیدا شد که پیشتر را کسی بچیزی نمیگرفت و پول سیاه حالش تباه شده تماماً سخن از مسکوک

۱. گلایی بیدباقی در یزد مشهور است و حقاً گلایی بسیار خوبی است که نگارنده نظیر آنرا حتی در نطنز هم ندیده اگر چه جدو نور وجود ندارد ولی تا آنکه از او که موجود است و مرکزش منتقاد و طرز جان و بعضی دهات پشتکوه است از حیت عطر و حلاوت دهر آبی بر همه گلاییها مزیت دارد و تا بیستم نوروز بکمال سلامت و خوبی دیده شده گویا این گلایی را بیدباق بیزد آورده است.

طلا بود و گاهی هم نقره سکه های طلای محمود خانی و تیموری بقدری زیاد شد که هیچ خانه از آن بی بهره نماند و حتی مینویسند بازاری قیمت طلا چند آن شکست که طلا هر مثقالش بنهصد دینار داد و ستد میشد و نقره دو یست دینار و تمام اقمشه و پارچه های حریر با طلا و نقره معاوضه شد و بار دیگر سرمایه بافتندگان یزد بکمال خوبی تجدید گشت و بعد از دو ماه اقامت ملکه بطرف عراق رهسپار شد و ناگفته نماند که علاوه از مورخین یزدی دیگران هم شرح مسافرت شاهزاده خانم را بکم و زیاد متعرض شده حتی نوشته اند که عاقبت ملاقات ملکه با شاهزاده نامبرده در مرغزار کهن او انگی واقع شد و در آنجا طرح اصلاح ریخته بالاخره بین شاهزاده عبدالله و ابوالمظفر جهانشاه صلح شد و دختر ابوالمظفر را بجای شاهزاده در آورده یگانگی کامل حاصل گشت در این برزخ احمد مغول باز پا در رکاب کرده بعد از حرکت گوهرشادی خانم یزد را متصرف شد این بود که بعد از وقوع اصلاح و وصلت ملازمان رکاب ملکه بعرض سلطان جهانشاه رسانیدند که مردم یزد دوا بر قوه بستوه آمده اند و باید فکر اساسی برای دارو نگی یزد کرد از این رو سلطان جهانشاه عدت و عدتی بیزد فرستاد تا احمد مغول را بکلی از این سرزمین راند و شیخ الاسلام اعظم راجعایش نشانند و او مردی بود سلیم النفس و دانشمند و نیک سرشت و خوش محضرتش جلال الدین محمد اهل یزد هم این انتخاب را پسندیده و بر ابرو مانده آری پذیرفتند و هنگام ورودش استقبالی شایان نمودند و چندی یزد در سایه حسن سیاست شیخ الاسلام آسایش یافت (۱)

۱- مؤلف گوید از دو دمان این شیخ الاسلام معزالدین شیخ الاسلام تفت شد و در اواخر عهد صفویه تفت آمد و مرحوم شیخ محمد حسن و شیخ محمد هر دو برادر از نواده های آن معزالدین بودند و سالها در تفت محترم میزیستند و در اوایل قرن چهارم هجری یکی از بی دیگری در تفت شدند

## شاهزاده خانم دیگر

از زنانی که بهره و فیضشان بیز در سیده بعد از خارا خاتون دختر محمد مظفر و زنان دیگر از آل مظفر مانند پادشاه خاتون حرم شاه یحیی و غیرها اخیراً شاهزاده خاتون جان بیگم دختر شاهزاده خان بها در تیموری در سفر بزدش بخششهایی کرد که شرحش بدینگونه است - شاهزاده خانم تا مهربان در سال ۸۵۹ بعد از رفتن ملکه گوهر شادی خانم هوای بزد بر سرش افتاده از کرمان مسافرت کرد و با زهم با زار فروش اقمشه حریر رواج گرفت و بعلاوه در تارینخ است که چون شاهزاده خانم در منزل امیرغیاث الدین علی فرود آمد و حال بزد بیان را شنید که در سنین متوالیه دچار فشار بوده اند و بیلای قحط و غلا و ناامنی دچار ناچار دست همت از آستین سخاوت کشیده غله زیادی از مال خاصه خود و ارد کرده سلطان عضدالدوله را از کرمان طلبیده و غلات را بوسیله او بقحط زدگان تفرقه کرد و در عید قربان شیلانی شاهانه فراهم کرده خوان طعمی گسترد که سی هزار جمعیت از زن و مرد از آن متنعم شدند و بعد از صرف طعام نیز دندان مزدی از سیم و زر به بیشتر از مهمانان عطا کرد و بخشش دیگرش این بود که فرمان داد میدان سعادت را (که امروز نشانی از آن نیست) محل بازی چابک سواران بزدی قرار دادند و کسب و هائی تمیبه کرده بود که محتوی آنها مسکوکات طلا و نقره بود آنها را در اطراف میدان نصب کرده بودند و چابک سواران را اجازه میداد که اسب برانگیزند و تیر بیندازند و تیر هر کس بهره کسب و اصابت کرد با شادی تمام از اسب فروخته کسب و تیر میگرد و در برابر تختگاه شاهزاده خانم سر تعظیم فرود آورده کسب او را میبوسید و آنرا محتسرف شده خنده و کف زدن تماشا میان مزید بر مسرت خاطر سخاتون میگشت و ناظر این امور بیدار بدایق خان گلایی نشان بود و پس از



مدتی که خاتون اقامت نمود بالاخره بسمت شیراز رهسپار شد

## سیل خیز سال هشتصد و شصت

باز در سال هشتصد و شصت خسارتی بیز در سید که منافع سال پیش را محو کرد و نغمی پیش آمد که شاد بهای پیشین را از بین برد و آن حادثه سیل خیز بود که مانند سیل نخستین با اندکی خفیف تر در اوایل تابستان یا اواخر بهار سیل مهیبی رو بشهر نهاده چندین محله را ویران و جمعی را ویلان ساخت از آن جمله مصالای کهنه را بکلی ویران کرد (چنانکه اشاره شد) و تنها در همه آن کوی و محله حرم اما مزاده جعفر مصون ماند که در بلندی بود ولی عمارات اطرافش که اندکی پائین تر بود نابود شد و هم چنین محله دھوک را منهدم ساخت و تنها مسجد امیر چقماق محفوظ ماند و کوی که خطیر را با باغهایش چنان کرد که باغ از خاتمه و کوی از گذر شناخته نمیشد و چنان شد که تا اوایل سلطنت صفویه خرابیهای یزد باقی بود از سال هشتصد و هفت آشوب و انقلاب زمینی و آسمانی برای یزد و یزدیان شروع شد و تا نهمصد و هفت که سال جلوس شاه اسمعیل صفوی است یکقرن تمام این شهر دچار نکبت و خسران بوده و حوادث ناگوار مردم را متواری نموده و گاهی اگر زن و مردی چند بر حالشان رقت کرده و همی نموده اند سال دیگرش باز دیادرنج و تعب جبران شده و از هیچ طبقه بقدرترکان تیموری و شاهرخی در یزد تاخت و تاز نکرده اند چنانکه بعد از آن سیل بنیان کن یزد در سال ۸۶۱ بجای این که تلطفی شود و از سیل زدگان دستگیری بعمل آید بدتر از هر سال ما مورین ترک کاری بر سر مردم آوردند که نصف یا ثلث جمعیت یزد متواری شد چنانکه نوشته اند زنان و دختران مردم را برای وصول مالیات میبردند و میفر و ختنند باری از این گزارش رقت بار هم باید گذشت و فهرستی از ابنیه قرن نهم تا حدی که ممکن است نگاشت و بتواریخ دیگر پرداخت

زهی نهاده سیدپرت سراید و ات نام

سعادت ابدی سدرهٔ توگرد مقام الخ

گویند خضر شاه بآبادی یزد بسیار مدد داده ولی دست حوادث چیزی از آنها را بر جاننها ده مسگر يك مسجد که تا کنون در کوی چهار منار برقرار است

۷ - ابنیهٔ خواجده محمد خوارزمی که سه دفعه بمباشرت یزد آمد و در هر دفعه بنائی بنیاد کرد و کوئی آباد و بازارها را که کهنه شده بود سفید نمود و همهٔ شهر را در سال ۸۸۹ جامعه نوین پو شایند

۸ - ابنیهٔ مولانا معین الدین جمال که مریدی با کمال در قرن نهم بوده بعضی بناها در یزد و مسجدی در اهرستان ساخته

۹ - مسجد یعقوبی در سال ۸۷۵ با تمام رسیده و در این زمان هم باقی و بنام خودش در کوی یعقوبی مسجد یعقوبی نامیده میشود

۱۰ - مسجد مریم ترکان در مریم آباد که خرابهٔ آن در این زمان برابر زرنندیان دیده میشود (۱)

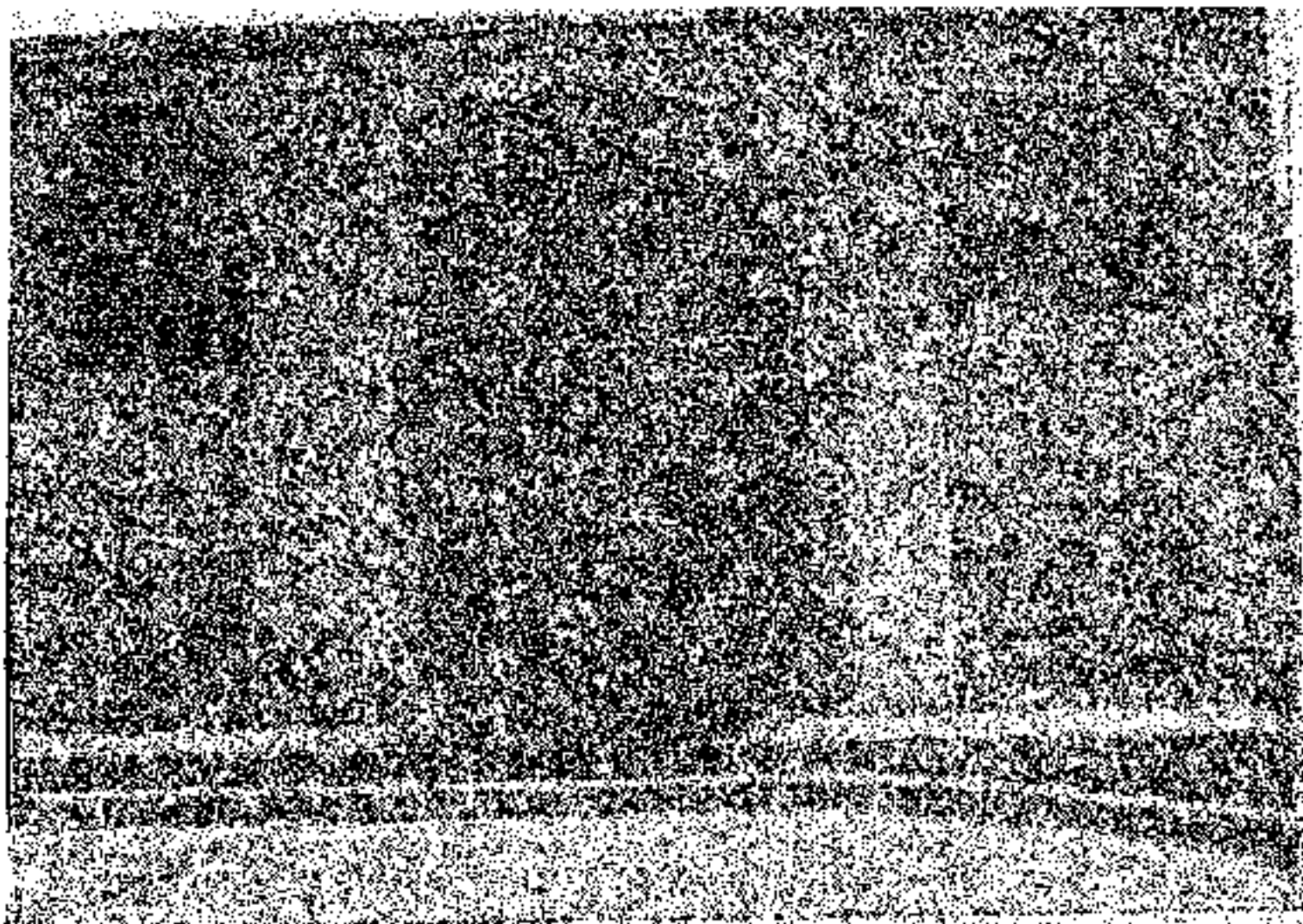
۱۱ - مسجد جدید در کوی چقهٔ بهر وک آنرا هم در قرن نهم امیر خضر شاه ساخته و در جوارش خانقاهی داشته با بقعهٔ مشهور بمشاهده که هر شب جمعه دیکجوشی در آن دایر بوده است و مینویسند در اویش را برقص و سماع سو فیانه و جذبهٔ عارفانه و امید داشتند و آن حرکات هم از خارج ایران

۱ - زرنندیان مقبره ایست بیرون شهر که عنده سادات عربی و از آنجا سید ناصر

الدین از اقارب امام زاده جعفر در آن آرمیده است و مقبره سادات قل هو الله که در چند جای مذکور است همان مقبره واقع در زرنندیان است اما بقعه کوچکی هم که گفتیم پشت مسجد جمعه است آنهم بمقبره سادات قل هو الله مشهور است و ظن غالب این است که دختران فرامرز نتایج علاءالدوله هم در آن بقعه آرمیده اند و نیز در زرنندیان علاوه از دیوار خرابه که از مسجد مریم ترکان باقی است دو خرابه دیگر هم هست که مقبره بوده و معجز شده

چند روزی در کشور ما سرایت کرده و بزودی منسوخ شده ابتداء این سوغات از تکیه های کشور عثمانی و بعد از آن از پاره طبقات هندی بایران راه آورد آمد ولی دوره اش بسیار کوتاه بود

۱۲ - مسجدی که در سرای خواجه است بنای اصلی آن در قرن نهم بوده بموجب آنچه بر سنگ محرابش نقش است میر شاه الحسینی استرآبادی مسجدی در سال نهصد و نود در آنجا ساخته: سرای خواجه بهترین کاوشراهای تاجر نشین یزد است که با کمال اتفاق و استحکام بناء شده بیش از پانصد سال از عمر آن گذشته و در نهایت خوبی برپاست اما این مسجد که گفتیم در



عکس دالان و پیشطاق کاروانسرای خواجه

وسط کاروانسرای خواجه است در یکصد سال قبل تغییر صورت داده باین معنی که ارتفاع آن با وضعیت کاروانسرا تناسب نداشته بحکم مرحوم میرزا علینقی وقت و ساعی که از علمای مهم آن عصر بوده و بازذکری از آن مرحوم خواهد شد مسجد را تغییر داده اند بعضی قسمت گنبد و سقف آن را بر چیده کوتاه و مسطح کرده اند که پشت بامش تا بستنی باشد و اندرونی زمستانی و با وضعیت کاروانسرا هم متناسب باشد و الحق هم متناسب است زیرا مسجد کوچک زیبایی است در وسط کاروانسرای بزرگ بسیار عالی

۱۳ - صفة صفا جلال الدین خضر شاه نامبرده صفة در جوار مزار  
 الصالحین ساخته بود موسوم بصفة صفا و چون جدش قطب الدین قاضی القضاة  
 در عهد عمر شیخ و با مر او جلب بشیر ازو در آنجا مرحوم شد و در دارا بجرد  
 پهلوی دحیه کلبی آرמיד حفیدش خضر شاه پس از چندین سال در سنه  
 ۸۳۶ جسد او را از دارا بجرد بو سیاه صندوق مجالی نقل بیزر د نمود و در صفة  
 صفا قرار داد و بعد از آن جمعی از بزرگان در آنجا مدفون شدند مانند ابوبکر  
 محمد بن یوسف مؤتمن الدین شیخ الاسلام و شیخ محمود دروگر که مقیم بس  
 عالی داشته و شیخ محمد کیا اما اینکه در تواریخ بیزر مدفون صفی الدین  
 اردبیلی را هم در آن مزار معین کرده اند بکلی اشتباه است زیرا مقبره صفی  
 الدین در اردبیل است و ابن صفی الدین بیزر است که در سالک شعراء نامش  
 خواهد آمد صفة صفا در زمان خود جای مهمی بوده نقشهای طلائی برجسته  
 داشته و با سنگ مرمر مفر و ش بوده و آثار صنعتی بسیار از نقاشی و حجاری  
 در آن بوده که در این زمان اثری از آنها نیست رحتی جایگاه آن معلوم  
 نیست نمیدانیم با تغییر اسم محلی موجود باشد که خرابهاش دیده شود یا  
 بکلی محو شده بهر حال جائی بنام صفة صفا در بیزر موجود نیست ظن غالب  
 اینست که مانند خشتهای شاهولی تفت بقا راجع با ب طمع رفته است

## مزار سالخوردان

در قرن نهم مزاری در بیزر برای معمر بن و سالخوردان ترتیب داده  
 شده بود که جایگاه آنرا پهلوی باغ کمال کاشی معین کرده اند و در این  
 زمان نه از آن مزار و نه از باغ کمال کاشی و نه از جایگاه آنها کسی خبری  
 میدهد و شاید تمام آنها طعمه سبیل با حادثه دیگر شده و آنچه ذکرش مناسب  
 است نامهای بعضی از پیران سالخوردی است که در آن مزار آر میده بوده اند  
 با مختصری از شرح حالشان و آن بدینگونه است

## سالخوردان قرن نهم و دهم

چنین استنباط میشود که در آن دوره پیران و سالخوردان زیادی در بزدبویانند که مزاری با ایشان تخصیص شده بوده است و علی المشهور هر کس عمرش از صد متجاوز میشود در آن قبرستان مدفون میگشت و اسامی بعضی از آنها چنین است

۱- کاکا محمد سنش یکصد و چهل و سیده بود و مردم دسته دسته بزیارتش میرفتند و التماس دعا میگفتند

۲- درویش ابدال مردی بود که در یکصد و هفتاد زمین گیر شد و سالهای دراز بعد از آن زمین گیری و گوشه گزینی زنده بود ولی نمیتوانست از جابر خیزد و گویند از سرما و گرما اندیشه داشت و بیك گوشه درزستان و تابستان سر میکرد

۳- دولت نامی بود از اولیان غربتی که ابتدا صحرا نشین بود و بعداً بشهر آمده منجذب بعضی از اقطاب و مراشد شد و در ساک اخوان صفا درآمد و چون پیر شد برگذری افتاد و مردم بتماشایش میرفتند و او چیزی از کسی طلب نمیکرد و دو روز و سه روز بگرسنگی میساخت و گاهی قوت لایموتی میجست و انتظار مرگ میکشید و بآن نمیرسید از شگفتیها آنکه بر مردمی که با او مینگریستند و تماشا میکردند نظر کرده از فرط فراست نیت و خیالات ایشانرا کشف میکرد و میگفت و بعضی دشنام میداد و گاهی بی سبب گریه میکرد و مردمی بی موجبی میخندید و دندان تازه بر آورده مغز با دام با آن دندانهای تازه میخائید و بقدری عمر کرد که حساب عمرش را خودش و مردم اطرافش کم کردند و آنچه بتخمین گفته اند در حدود یکصد و شصت و اقلایکصد و پنجاه سال عمر کرده و در اواخر بدولت مجنون مشهور بوده و چون درگذشت مردم شهر بر او گریستند و جمع کنبری او را تشییع کردند و تا مدتی بزیارت

قبرش میرفتند و میگفتند (که مردهای خدا ممکن است در او باش)

۴- مردی که اورا سرخ کبوتر فروش میگفتند در آغاز همراه دولت  
مجنون بود و ریگ زیر بدنش میکستر دو او را حمل و نقل میکرد و دولت او را  
دعا میکرد چون دولت مرد سرخ کبوتر فروش جانشین او شد زیرا دیگر در آن  
موقع خودش پیر شده سنش از صد گذشته بود سالها هم این سرخ کبوتر فروش  
گوشه نشین شد و در حدود یکصد و بیست و چند سال عمر کرده بعد از فوتش او را  
در جوار دولت مجنون مدفون ساختند و بر او رحمت فرستادند

۵- شیخ شکور مردی بود که کسی نام و نسبش را نمیدانست زیرا اصلا  
از اهل یزد نبوده مردم غزنین بود و سالها جها نگر دی کرده در سنی متجا و ز  
از صد بیزد آمد و در اینجا فرانشست چون پیر بود او را شیخ میگفتند و چون  
شکر گذار بود و دایم زبانش بشکر باز لهذا شیخ شکورش میگفتند بین بیست  
تا سی سال در یزد بوده و از این رو عمرش متجا و ز از یکصد و سی و قریب  
چهل تشخیص داده شده او را نیز بعد از وفاتش در جوار دولت مجنون  
جاء دادند

۶- حالات شیخ دیگری در تاریخ است که بعضی او را همان شیخ  
شکور قلم داده اند ولی نظر باینکه تاریخ وفاتش در سال ۶۲۷ ضبط شده  
مقبره اش هم غیر از مزار سالخورده ان بوده و دو بیست سال پیش از سالخورده ان  
نامبرده میزیسته بر میآید که او شیخ دیگر بوده در شرح حاشی می نویسند که  
مردی انیس و الیف بود و با همه مردم بخوشخوئی بسر میبرد و سنش از صد و  
بیست تجا و ز کرده تمام قوای او بر قرار بود بقسمی که یکروز پیش از وفاتش  
بدور شهر با پای پیاده گردش کرده در هر گوشه که رفیق و دوست و آشنائی  
داشت او را ملاقات کرده و داع نمود که عزم مسافرت دارم و از او حلیت  
طلبید و آنروز پیش از دو فرسنگ راه پیموده روز دیگر خبر وفاتش در شهر  
منتشر شد و همه دوستان و آشنایان او بر جنازه اش حاضر شده بر او گریستند

و پس از دفنش آرامگاهی برایش ساختند که تا دو و بیست سال آباد بود و خرقه او که بر روی قبرش کشیده بودند سالم مانده هر روز مردم میرفتند آن خرقه را میپوشیدند و فاتحه خوانده حاجت میطلبیدند و آن مقبره و خرقه هم طعمه سیل شد

۷- سید روح الله دیک بندان - اگرچه او هم در مزار سالخوردهان نیارمیده و مقبره جداگانه داشته ولی مسلماً او نیز از معمرین صد و چند ساله بوده و نه تنها از جهت پیری بلکه از جهات دیگر هم مرد تاربخنی بوده اگرچه ممکن است بعضی از حکایاتیکه مورخین از او نقل کرده اند افسانه باشد ولی بعضی را هم میتوان اعتماد کرد: اصلاً از اهل دهلی هند و مرید قطب - الاولیاء شیخ نظام الدین دهلوی بود که امیر خسرو دهلوی بک کتاب شعر در وصف او سروده با آخره سید روح الله با مر شیخ بیزد آمد و بدعوت پرداخت و خودش مراد جمعی شد چند آنکه همه بزرگان آن عصر بد و ارادت میدورزیدند از قصص خنده داری که ممکن است درست باشد حکایت خطیب کازرون است که مینویسند سید پدای منبرش رفت و خطیب را بد آمده اها تنی با و رسانید و گفت تو مرد که درویش چرسی بنگی بیسای منبر من برای چه آمده؟ گفت آمده ام تا پس از مرگ تو زنت را بگیرم و پسری بکارم و بکار خود دبروم! طو لی نکشید خطیب مرد و سید زنتش را خطبه نمود و پسری آورد و نام آن پسر را سر الله گذاشت! دیگر گزارش او که چگونه در سال ۷۳۷ وفات کرده با آن مقدمات که در تواریخ است موجب تطویل است و همین قدر معلوم است که او هم یکی از معمرین یزد محسوب شده و در مدرسه رکنیه سید رکن الدین آرمیده است

## معمرین و سالخوردهان عصر حاضر

۱- اوایل یکی از سالخوردهان این عصر حاجی میراب سیدی خوش

مشرّب و خوش بنیه و لی از آنجا که میل ندارد در موضوع سنش زیاد سخن  
رو دطالبین را بمجله نمکدان دلالت میکنیم که عکس مجلس قلیان و چای  
او را متضمن است و حد عمرش هم نوشته شده قوای او طور است که امید  
بیست سال دیگر زندگی برای او کاملاً معقول است

۲- حسین (با با خان) مردیست نامش حسین مشهور با با خان روزی  
نگارنده او را بر در مقبره سیدفتح الله مشهور بسیدفتح که عوام آنرا سیفک  
میگویند دیده از سن و سالش پرسید گفت یکصد و هفده تمام کرده ام و در  
سال هیجده وارد شده ام پاره نشانیهای تاریخی سؤال رفت و نیکو پاسخ  
داد مانند ساختمان باغ والی (ناصریه) که او خود سرکار امور بنائی آن  
بوده و کدخدایش در حکومت ابراهیم خلیل خان و بالاخره بر نگارنده  
ثابت شد که حساب عمرش را درست نگاه داشته بی اشتباه یکصد و هیجده  
سال دارد و امسال داخل نوزده شده و از مسامیات اینکه اگر فقرا او را  
از پادریار دو خوراک خوب با و برسد عنصرش قابل ده بیست سال بقاء  
هست و یکصد و سی خواهد رسید

۳- اسفندیار خرمشاهی که تازه مرده است و عکس او هم با پیر  
هشتاد و چهار ساله اش جمشید در نمکدان موجود است از مسائل مسلمه  
اینکه در موقع درج عکسش در نمکدان یکصد و سی و سه ساله بوده و یکسال و  
چیزی بعد از آن فوت شده صد و سی و پنجساله از دنیا رفت و آنهم بر اثر  
حادثه ناگهانی بوده نه حال طبیعی

۴- حکم الله هر چند حکم الله از سالخوردان متوسط است که سنش  
از صد و شش تجاوز نکرده ولی نظر با اینکه قوای او کاملاً برقرار و نشاطش  
مانند جوانان یا عاقل مردان روزگار است چنانکه از عکس او هم این  
معنی استنباط میشود ممکن است خیلی عمرش طولانی شود این مرد نوزده  
فرزند موجود دارد که در نفرشان در عکس در بغل حکم الله دیده میشود



این دو طفل آخرین اولاد حکم اللهند که بی مادر شده اند و از این رو یکخانم انگلیسی (مس ایدین) مدیره دبیرستان اینر دبیسان نزد آنها تفقد و نگهداری میکند و حکم الله هم محبت خود را نسبت باین دو پیش از سایرین نشان میدهد چگونگی حاش در جریده اطلاعات در همین ایام درج شده حکم الله پیر زنده دایست از او سؤال شده آیا میل باز دو اج داری؟ باشادی



حکم الله سالخورده باد و کودک خورده سالش

و شعف پاسخ داده که اگر زنی باشد که چنگسی بدل بزندی میل نیستم ابداً اثری از ضعف و سستی در او نیست منزلش در بیرون شهر است و همه روزها باید برای انجام امور خود بشهر بیاید و برگردد از اینر و هر روز مقصداری راه پیاده می یابد کمتر از دو فر سنگ راه در روز نپیموده و این هم مزید بر صحت اوست حکم الله میگوید در جوانی بهند سفر کرده و عالم شبیده و برنگ

آموخته با یک دستگاہ سینہای ساکن که آنرا چراغ عکس میگویند بیندیزد بر گشتم  
ولی بعد از یکی دو نمایش مورد تکفیر مقدس مآبان شدم و فراراً بطهران رفته  
بو سائلی حضور ناصر الدین شاه باریا قدم و نمایش دادم و شرح حال گفتم  
شاه مر تجلاً این شعر را فرمود ( قائل لاله الا لله ساکن یزد هست حکم الله )

۵- ملاحسین خادم و مؤذن مسجد جمعه پیرست صدساله یا اندکی  
بیشتر مردی کوتاه قد است و همه مشاعر و قوایش بر قرار است چنانست که همه  
روز صبح برای اذان بر پله های منار مسجد که شخص جوان هم دشوار  
بالا میرود او با سانی بالا رفته اذان میگوید و فرود میآید و آهنگ صدا  
و صوتش هم پیر نشده صدائی صاف دارد و از وضع خوراکش پرسیده اند  
گفته است بیشتر خوراک من دردوره عمر نان و ماست بوده اگر حادثه غیر  
منتظره نرسد شاید عمر ملاحسین از صد و بیست تجاوز نماید ( العلم عند الله )

۶- حسین مهریزی و او مردیست که در عصمت آباد مهریز ساکن  
است این مرد از همه سالخوردان حدود دیزد پیرتر است ولی حساب عمر  
خود در انمیداند فقط يك نشانه تاریخی دارد که بجزئی کم و زیاد میتوان  
عمر او را تشخیص داد و آن اینست که میگوید صدائی من قاطر دار بود و  
من شاگرد او بودم و قتیکه محمد شاه بر تخت شاهی نشست قاطر های دائی مرا  
برای حمل بنه محمد شاه قاچار گرفته بتبریز فرستادند و من همراه بودم هفده  
یا هجده سال داشتم که همراه قاطر دائی بتبریز رفتم و بنه محمد شاه را با چند  
قاطر دار دیگر حمل بطهران کردیم باین قاعده سن حسین نامبرده یکصد و بیست  
و پنج یا شش سال است خوراک این مرد بناء بتقریر خودش در همه عمر بیشتر  
نان جو یا ماست بوده و هفته یک دفعه هم باید سیر برادرینا ز بخورد سؤال  
شد چقدر سیر میخوری؟ گفته است در هفته پنج سیر مرا سیر بدست آید سیرم  
میکند و گرنه اسیر کسالت خواهم بود!

## دختر محمد علی شعر باف بود

۷ - بی بی فاطمه ز نیست که روزگارها خوشی گذرانیده و اینک سائله بکف است هر چند حساب سال خود را امید اند قریب سی سال است که هر کس از سن او پرسیده گفته است هشتاد سال دارم در صورتیکه پسر پنجاه ساله اش چهل سال است بعثبات رفته بالاخره یکصد و چند سال از عمرش گذشته و هنوز مشاعرش خوب است

۸ - زینل حاج محمد از رؤسای محله پائین بغداد آباد مهر یزد رزن مرحوم حاج ملک خودش خود را یکصد و پنجاه ساله میداند ولی بقول معتمدی از تاریخ مهرنامه زینش ثابت است که اقلایکصد و پانزده سال دارد زیرا نود و پنج سال آن مهرنامه نوشته شده و اگر ازدواج بیست ساله بوده اکنون یکصد و پانزده سال عمر دارد و اینگونه معمرین بسیارند در یزد (در ضمن چاپ کتاب زینل مرحوم شد) تو ضیحاً اگر بخواهیم اشخاصی که سنشان از صد گذشته همه را نامزد کنیم شاید از صد بگذرد مانند حاجی خواجه تفنگ ساز و ... بقال و کسان بسیار از دهات و چون مقدور نیست بهمین حد مقصود رگشت

( کاخها و باغهای ممتاز قدیم و یاره از اشعار منقوش بر آن )

۱ - باغ لالا از مستجد ثابت لالا صواب که یکی از پیشکاران اتا بکان یزد بوده و فقط تاش در طی اسامی با نیا ن ائیه تالیه دیده میشود آن باغ از حیث میوه و گل کاری ممتاز بوده بقسمیکه مردم در روزهای تعطیل برای تفریح بدان باغ میرفته اند و عمارات و کوشکهای زیبا داشته تقریباً یک باغ ملی مجدودی بوده است

۲ - باغ محمد میرک از مستجد ثبات امیر شمس الدین محمد فرزند امیر چقماق که ذکرش گذشت آنهم در برابر باغ لالا واقع بوده و کوشکهای عالی و حوض و دریاچه های مصفی و جو یبارهای زیبا داشته و آن باغ

را از فرط صفا عشر تخانه حور و غلمان میگفته اند سید جلال الدین جفری  
در تاریخ خود ابیاتی را که سروده طبع خودش بوده در وصف آن باغ  
نقل نموده (گوید)

زهی بحسن و صفا ثانی بهشت برین

زهی سرایه غلمان و جای حورالعین

اگر محیط فلک حوض تو نظاره کند

ز شرم غرق شود ز آب چشم عبرت بین

بهشصد و چهل و یک تمام کس را

خدا یگان قضا قدرت قدر تمکین

امیر اعظم عادل که بر سپهر جلال

بود ز قدر و شرف شمس ملک و دولت و دین

نظام بخت و سعادت محمد آنکه کند

علی ز خلاق حسن در فضا نش تحسین

هزار سال بقای جلال و عمرش باد

شهور آن همه اردیبهشت و فروردین

۳ - باغ گر شاسی که گفتیم علاء الدوله گر شاسب پور ابو جعفر

کالنجار آنرا ساخته بود و در دوره شاه یحیی کمی بایر شده بود شاه یحیی

تعمیر و دایر نمود و عماراتی بر آن افزود و آسیائی در جوارش ساخت

آن هم از باغهای دلگشا بوده است

۴ - باغ سا باط که بنیانش کهنه بود و آن نیز در دوره شاه یحیی

تازه و تجدید شد و رونق یافت و اشعار توحیدیه شیخ سعدی بر کتیبه اش

بکاشی زیبا منقوش گشت (نظم)

فضل خدا یرا که تواند شمار کرد یا کیست آنکه شکر یکی از هزار کرد

(تا آخر) مؤلف تاریخ جفری گوید این باغ در این زمان در کمال رونق است

و سلطان جهانگیر که در صد ف سلطنت و گلدسته بوستان معدلت است طنبی  
خوبی بر آن مزید کرده و ابیات خمسۀ نظامی بنقش طلائی بر کتیبه اش قرار  
داده و بر کتیبه دیگرش تو حیدیه کمال الدین اسمعیل ترسیم شده  
(گوید)

ای بخاکت عرش عزت آسمان انداخته

گوی در میدان دولت کن فکان انداخته

در دیر ستاب علم لایزال عقل پیر

همچو طفلان از بغل او ح بیان انداخته

(تا آخر) در پیشانی آن باغ کتیبه های طلائی میدرخشید و در پیشگاهش اسپریس  
شیر و گا و جنگی بود که شاه یحیی در ایوانش می نشست و شیر را با گا و بجنگ  
هم میانداخت و قسمتی از آن باغ و یثرة پرورش درندگان بوده یکباغ وحش  
کوچکی بود و مرکز تماشای اهل تمدن و بخش دیگرش جای شادی عمومی همه روزه  
عصر از در باغ تا مدرسه چهار منار ( مشهور شمسید ) که نزدیک نیم فرسخ  
راه بود آبیاشی میشد برای اینکه شاه یحیی و پسرش جهانگیر ساطان با اهل حرمشان  
از آن راه بگذرند و از گرد در غبار مصون باشند و خیابان بیرون باغ هم  
دو رویه با شجار بید متعجب بود و چندان سایه گستر و روح پرور که گذریان  
را بی اختیار برقص و نشاط و آواز خوانی و انبساط میافکند ( حکایت )  
گویند شیخی از پارسیان و اقطاب در طی وعظ خود طعنه زد بر مردم تردماغی  
که در خیابان و باغ شاه یحیی کف میزنند و شعر میخوانند و پای میکوبند  
مریدان تصمیم گرفتند که در ماه اردیبهشت شیخ را از آن خیابان عبور  
دهند روزی بر یعفورش سوار بود و مریدان مهار آنرا گرفته بطرف خیابان  
عبورش دادند همین که وارد خیابان شد و آن نسیم رو و حبش بدماغش  
خورد بی اختیار دستش رفت برای دستار و آنرا اندکی کج کرد و مریدان  
راست بهم نگر بستند و دم بر نیارودند تا باغ نزدیک شد و نغمه بلبلان بگوشش

خورد بی آنکه متوجه هم را همان شوند مبهوت و ارز مزه آغاز کرده بشعر  
سعدی مترنم شد که

روضه ماء نهرها سلسال      دو حه سجع طیرها موزون  
این پر از لاله های رنگارنگ      و آن پر از میوه های گوناگون  
(تا آخر) ناگاه صدای مریدان بخنده بلند شد و شیخ را زورمز مطلب را  
در یافته عنان مرکب را بر گردانیده گفت اگر قدمی دیگر بردارم ترسم  
که راکب و مرکوب هر دو برقص آیند!

باری باغ ساباط بقدری نشاط آور بود که صیثش در همه اطراف پیچیده  
تا دیری هر کس بیزد آمد نظرش بآن باغ بود و در آنجا اثر دماغ شده و ایاغ  
می پیمود و زینتی بر آن میافزود و از آن جمله بادگیر ساباط سه مرتبه تجدید  
و چیزی بر آن مزید شد از نخست مانند سایر بادگیرها کاهگلی بود شاه یعنی  
اندام آنرا سفید کرد و چون عمر شیخ بیزد آمده اندام آنرا بکاشی سبز  
و الوان بیاراست آنگاه پسرش امیرزاده اسکندر بن عمر شیخ که در  
آبناغ عیشها کرده بود و بآن دل بستگی داشت اندام بادگیر را طلا گرفت و  
شهرت باغ ساباط مشهور شد بباغ بادگیر طلائی و مردم از اطراف بنامشای  
آن میآمدند و چون آفتاب بر آن میتابید چشمها را از تلالو خود خیره میساخت  
در تارینج جدید مینویسد از جمله چیزهایی که بعد از آل مظفر عمر شیخ  
و پسرش را محسود خاص و عام کرده همان باغ بادگیر بود و رونقهای آن و  
هر جا هر کس سرش بکلاهی میارزید کوشش میورد زید که آبناغ را از ایشان  
منتزع دارد تا آنکه یزد از دست اسکندر بن عمر شیخ بیرون رفت و باغ هم  
رو بخرابی گذاشت و امر و زنه تنها اثری از آن نیست بلکه جایگاه آنرا  
کسی نمیداند یا فقط مؤلف نمیشناسد پس باید گفت

(نظم)

دلا جشید و افریدون و ضحاک      همه در خاک رفتندی زهی خاک

کفی گل در همه روی زمی نیست      که بروی خون چندین آدمی نیست  
 هر آن خشتی که بر ایوان شاهیت      اگر دانه‌ی سر صاحب کلاهیت  
 ۵- باغ مهتر علیشاه بود که صورت خسرو شیرین و بر خدیو یگرا از  
 شهریاران ایران و ملکه‌های ایشان بر دیوار کاخش بقلم مانی مثال نقش  
 بسته بود و سید جلال الدین جفری در وصف آن سروده است

(نظم)

اگر خواهی بهشت عدن و کوثر      گذاری کن دمی در باغ مهتر  
 بیانگ عند لیب و صوت قمری      ز بوی سوری و از شکل عبهر  
 مفرح سان دهد تسکین د لها      دماغ جات شود ز آنها معطر  
 ارم از بوستانش مانده بی آب      خورنق را ز رشکش خالك بر سر

۶- باغ طغی‌شاه که در عصر خود با قصر تراز دیگر باغها ممتاز بوده  
 و در تاریخ جدید مینو بسد هنوز در کمال آبادیت

۷- باغ وردان روز که پس از خشکیدن درختانش خالصه دولت  
 تیموری شد و اکنون نمیدانیم در کجا بوده است

۸- باغ طغار که از خواجه کمال الدین حسین منتزع و خالصه دولت  
 وقت شده از آنها امر و ز آگاهی در دست نیست

۹- باغ فیروز که وزیر نشین بوده هر وزیر و امیری که چند روز در  
 باغ فیروز اقامت مینمود چیزی بر آن میآفرود و هر نضی اعظم وزیر آنرا  
 مصور ساخته بود و مینویسند باغ پیروز وقف بر ابناء سبیل (غریبای  
 راهگذر) بود و در هر شب و روز همه از عایداتش آتش بفقرا و غریباده میشد  
 و بایستی هزار و یک کاسه آتش بگریبا (۱) داده شود

۱۰- باغهای نعیم آباد (آبشاهی) که از آن جمله بود باغ شاه یحیی  
 و باغ امیر شاه نظام و گویا دو می از اولی مهمتر بوده آنباغ هم عمارات مطلا

و مصورداشته و از اشعار سید جلال الدین بر آن منقوش که چند فرد آن اینست  
این قصر بی نظیر که منظور عالم است

چون چرخ بر کشیده و چون صبح خرم است

بر خلق صد هزار دراز خرمی گشاد

گوئی در او مفرح اولاد آدم است

صحن مبارکش چه عجب گر شد از صفا

جام جهان نما که خداوند او جم است

تاریخ چو بنهد و پنجاه و دو رسید

بنهاد این اساس که چون چرخ معظم است

پایان بند چهارم

## شمه از اوضاع قرن دهم

چنانکه زبان تاریخ گوید است در قرن دهم هجری که سر هزاره نخستین  
است از تاریخ اسلامی تغییرات کلی در امور ملی پدید شده و اوضاع  
ایران صورت‌های دیگری بخود گرفته و اگر امعان نظر بکار رود مشهود شود  
که نه تنها نزد و نه تنها ایران بلکه همه گیتی در این قرن بجامه نوین در  
آمده و امور بسیاری که بمرور تکمیل شده تا امروز تمدن دنیا را بدین  
صورتی که هست در آورده بیشتر آنها در آن قرن پدیدار گشته و گوشه جمال  
نموده در غرب کشف امریکا و اختراعات و اکتشافات مهمه علمی و صنعتی و  
ایجاد سیاست استعماری و اقتصاد سیاسی در این قرن آغاز شده در شرق اقصی  
و رود ژاپون در مرحله ترقیات روز افزون و در هند تشکیل سلطنت و سیم  
بابر و ترویج ادبیات فارسی در قلمرو وی همه در قرن دهم هجری بوده بنابراین  
ادبیات ایران هم در این قرن رونقی تازه یافته شعراء بسیار از ایران بویژه  
از یزد عرض اندام نموده و بهندوستان سفر کرده اند و بطوری که در بخش  
سوم خواهیم دید سالی نگذشته که گویندگان و سرانندگان عدیده از یزد



بهند گرفته باشند و در نزد شاهزادگان هند بسبب تر و بیج زبان فارسی مورد  
 مرحت نشده باشند زیرا چنانکه ذکر شد بابر اول و خلفاء او تا نیا در تر و بیج  
 ادبیات و زبان فارسی مولع و مجذوب بودند و هم چنین در خود ایران بر اثر  
 ظهور سلطنت صفویه تغییرات کلی در امور مذهبی و ادبی حاصل شده  
 با زار تالیف و تصنیف و نظم و نثر و انشاء و انشاء در و نقی دیگر گرفت و تشیع  
 و تصوف با یک سلسله از عرفان و شعر جلوه گرفت و ضمناً صنایع ایران هم که  
 شعبه از ادبیات است کارش بالا گرفت گواها این قضیه کاشیه های مساجد  
 اصفهان است با حجار بهای آن و کننده کار بهای آن دو ده و هم چنین  
 قالی بافی و دیگر صنایع از نقاشی و ریزه کاری بر پارچه و فلز از قبیل گل  
 د و زیبای بسیار زیبا و قلمزنی بر فلزات که امر و زه هر جا قطعه از آن بدست  
 آید عتیقه گران بهائی است و نیز در سایه تصوف و تر و بیجی که از آن میشد  
 خاندان شاه نعمت الله در یزد محترم شدند و کارشان بجائی کشید که با  
 خاندان سلطنت وصلت کردند و چند مواصلت آنها در همین صفحات ذکر خواهد شد

## شاه نعمت الله ولی

بزرگی و بزرگواری شاه نعمت الله مورد تر دید و تا مل نیست مورخین  
 تاریخ ولادت شاه نعمت الله را در ۲۲ رجب هفصد و سی و وفاتش را در ۲۲ رجب  
 هشتصد و سی و چهار معین کرده اند و باین قاعده شاه یکصد و چهار سال عمر  
 کرده است و کلمه (جنة الفردوس) تاریخ وفات او است گویند شاه شخصاً  
 چندی در یزد دو تفت اقامت داشته اما شخص متفرس اماراتی که بر  
 صحت این قول می بیند فقط عبارات شاه ولی تفت است که آنهم بر خی گفته اند  
 متعلق بشاه ولی و ابوالولی است که از احفاد و نیا بر شاه نعمت الله بوده اند  
 و هم چنین بعضی این ابنیه از بنا های شاه صفی و شاهزاده عبداللهمیر میران  
 و ابوالقاسم شاه خلیل الله سیم و شاه نورالدین است مگر آنکه بگوئیم قبلاً